

# حاکمیت راوی

سازش دست زده است. با ورود هر مز شادان یار قدیم و هم شاگردی دانشکده موسیقی اش این چالش عمیق تر می شود و این فکر که او دیگر نه زن جوانی است و نه عاشق، هر چه بیشتر عذابش می دهد. این داستان از زاویه دید دانای کل بیان می شود که این منظر در نوع خود مشکل ساز است، چرا که اولاً خواننده امروز بر نمی تابد که راوی داستانها، دانای کل همه چیز دانی باشد که در ذهن همه شخصیتها رسوخ کند، تمام حالات را توصیف کند و هیچ نقطه ابهامی باقی نگذارد. خواننده امروز می خواهد همگام با نویسنده در آفرینش متن شرکت داشته باشد و مایل نیست نظاره گری منفعل و مصرف کننده باشد. در ثانی از آنجا که مضمون این اثر با یکی از پیچیدگیهای روح بشری سر و کار دارد، لازم است شکل اثر هم با محتوا همخوانی داشته باشد و این پیچیدگی را در ساخت نیز نشان دهد. در واقع این اثر خواستار زاویه دیدی است محدود به ذهن که با ادغام سیالیت ذهن و عدم قطعیت روایت پیچیدگیهای روانی مطرح شده، در ظاهر اثر را به عمق آن بکشاند. در صورتی که این مضمون با شکل مناسب به عمق کشانده نشده است و تبدیل به شکل تجربی و عینی زندگی در واقعیت شده، طوری که ساختار رویدادها را کاملاً می توان بر واقعیت بیرونی منطبق کرد و متوجه شد که روایت داستان تنها در یک سطح صورت گرفته است. این یک رویه بودن داستان باعث شده است تعمقی هم در شخصیتها صورت نگیرد و صرفاً گفت و گوها و اعمالشان برای خواننده توضیح داده شوند. در این حالت پیچیدگیهای ذهنی شخصیتها مورد کنکاش قرار نمی گیرد و خواننده نمی تواند از فرایند واکنشها تحلیلی روانی داشته باشد و آنها صرفاً حالتی تقلیدی پیدا می کنند و نمونه زنده ای می شوند از آنچه به واقع و در ظاهر می توان در حرکات و سکنات یک فرد واقعی دید. مثلاً به این جمله توجه کنید: «آلاله از آن روزی که به خانه او رفته بود و از رفتارش رنجیده بود، بدون اینکه بخواهد با او سرسنگین شده بود...» (صفحه ۶۰) در اینجا یک نمود رفتاری بیرونی و درونی گزارش گونه وصف شده است. از طرفی شکل اثر باعث شده که پیچیدگی خاصی در کل مضمون صورت نگیرد و همه چیز آشکارا بیان و توضیح داده شود و در آخر هم به اصطلاح همه چیز به خیر و خوشی پایان بگیرد. در صورتی که با داشتن یک یا چند راوی محدود به ذهن می توانستیم روایتهای متفاوتی در داستان داشته باشیم. همین تعدد روایت و حالات درونی، چند پهلو بودن واقعیت داستانی را مطرح می کرد و موجب تکثر معناهای متفاوت از متن می شد و در واقع همان چیزی می شد که با یک چرخش، به زندگی واقعی باز می گشت، یعنی نداشتن یقین و شناخت کامل از انسانها و واقعیتهای خاصشان.

اگر بپذیریم که مضمون هر اثر ادبی شکل هنری خاص خود را می طلبد، این واقعیت در داستان بلند **چهل سالگی** مصداق نیافته و در این اثر، شکل با مضمون همخوانی ندارد. برای نشان دادن ناهمگونی بین شکل و محتوای اثر ابتدا مضمون داستان را تحلیل و سپس چگونگی ناهمخوانی آن را با شکل اثر بیان می کنیم.

آلاله زنی است که در آستانه ورود به چهل سالگی دچار بحران روحی شده است. او و شوهرش هر دو شاغل هستند و تنها فرزندشان شقایق دانشجو است. برای آلاله موقعیتی پیش می آید که از طرفی می توان گفت بحران روحی او را تشدید می کند و از طرفی می توان چنین تصور کرد که در اصل با پیش آمدن این موقعیت بحران روحی او شکل گرفته است. چرا که آلاله قرار است برنامه ریز و هماهنگ کننده رهبر ارکستری باشد که برای اجرای برنامه می خواهد سفر کوتاهی به ایران داشته باشد. رهبر ارکستر در دوران دانشکده رابطه صمیمانه ای با آلاله داشته و قرار بوده با هم ازدواج کنند، اما به دلایلی این امر صورت نگرفته است. پس می بینیم که مهم ترین کنش داستان در نحوه برخورد آلاله با هر مز شادان، رهبر ارکستر قرار گرفته است.

برای پی بردن به علل بحران روحی آلاله می توانیم با تکیه بر متن دلایلی به این شرح پیدا کنیم:

۱- گسست عاطفی از نیازهای درونی خانوادگی: نیازمند بودن فرزند به مادر و شوهر به زن، مرکز ثقلی است برای زن که با تکیه بر آن می تواند انرژی روانی لازم برای تداوم و سوزندگی کسب نماید. در داستان **چهل سالگی** شقایق دختر آلاله بنابر موقعیت سنی اش نمی تواند وابستگی عاطفی شدیدی به مادرش داشته باشد. همین طور همسرش هم از آنجا که کارهای منزل اعم از پختن غذا، شستن، پذیرایی... را می تواند انجام بدهد، بنابراین از نظر فراهم آوردن وسایل آسایش در خانه، چندان وابسته آلاله نیست. با استناد به این گسست می توان نتیجه گرفت که در آلاله، انگیزه روانی ای که باعث شود تا شور زندگی در او از قوه به فعل درآید از بین رفته و طبیعی است که در این حالت احساس پیری و ترس از فرارسیدن میان سالی بر او مسلط شود.

۲- گسست آلاله از علایق واقعی اش: برای آلاله ازدواج، بچه دار شدن، جنگ و رها کردن موسیقی باعث شده که از خواسته های درونی اش دور شود. خواسته هایی که در زمان جوانی تصمیم گرفته بود تمام انرژی اش را صرف رسیدن به آنها بکند. آلاله به حاصل زندگی اش در طی سالیانی که سپری کرده، فکر می کند. گذشته اش را به چالش می کشد. او در گذشته از خود انتظارات دیگری داشته و موفقیتش را در موسیقی جست و جو می کرده، حال آنکه سالهاست به



## ● چهل سالگی

● ناهید طباطبایی

● نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۷۹

فهیمة جعفری

خشکیده که پشت یک مشت خرت و پرت گوشه یک انبار زیر شیروانی افتاده بود...» پس خواننده با زنی روبه‌رو است که احساس پیری می‌کند. «... بعد صدائی شنید. صدای یک آهنگ بود. آهنگی آشنا و قدیمی که با خود حسی از امنیت و گرما را به دنبال می‌آورد. آهنگ را با گوش‌هایش می‌شنید، با زبانش می‌چشید، با بینی‌اش می‌بوید و با دستانش لمس می‌کرد. می‌توانست تک تک نت‌های آن را زیر دندان له کند و پاشیدن عصاره ترش و شیرین آن را بر مخاط گرم دهانش احساس کند. انگار کسی انار را از پشت خرت و پرت‌ها برداشت، پنجره را باز کرد و آن را به باغ انداخت. حالا دیگر تمام دانه‌ها پر آب بودند...» او با شنیدن یک موسیقی خاص با تمام وجودش احساس می‌کند که عشق و امنیت گذشته‌اش به او بازگردانده شده تا حدی که وقتی صدای باز شدن در اتاق را می‌شنود، فکر می‌کند که مادرش برای بیدار کردن او از خواب آمده است. اما در مقابل، چهرهٔ مهربان شوهرش را می‌بیند و به زمان حال پرتاب می‌شود. بنابراین در همان چند بند اول داستان ما با آلاله و دغدغهٔ اصلی‌اش آشنا می‌شویم و دیدن چهرهٔ مهربان شوهر حکایت از مردی دارد که در طی داستان مشخص می‌شود که او تا چه حد فردی باگذشت است و یاور بزرگی است برای آلاله تا بحران روحی‌اش را پشت سر بگذارد. پس بازگشت آلاله به موسیقی است که نیرو و نشاط را به او بازمی‌گرداند، نه نحوهٔ برخوردش با هم‌رز شادان. این برخورد تنها ایجادکنندهٔ جرقه‌ای است که او را به من واقعی‌اش بازمی‌گرداند.

اما نکتهٔ قابل توجه این است که نام کتاب، محتوا و سمت و سوی داستان را مشخص کرده است، یعنی نویسنده با انتخاب نام «چهل سالگی» خود به خود مضمون کلی اثر و واکنش‌های شخصیت اصلی آن را مشخص کرده است. «زنی که قرار است در مرز چهل سالگی با تمام دغدغه‌هایش نمایش داده شود» این زن احتیاج به شوهری دارد که می‌تواند با خوش ذوقی نویسنده، مردی مهربان و ایده‌آل باشد و فرزندشان هم اگر دختر باشد مناسب‌تر است. زیرا دخترها با پدرها رابطهٔ صمیمانه‌تری برقرار می‌کنند و خود به خود مادر خانواده کمی عقب رانده می‌شود و همه چیز آماده می‌شود تا بحران چهل سالگی در او شکل گیرد. به خصوص آنکه اگر عشق فراموش شده‌ای هم در این میان سر و کله‌اش پیدا شود تا یأس دوران چهل سالگی زن تکمیل شود و برای او گذشت زمان را با صدای بلند اعلام کند. همه چیز در بهترین حالت است. تکمیل‌کنندهٔ ماجرا، ظهور همدم یا همکاری برای زن است که بتواند خصوصیات نهادی خودش را به او تعمیم بدهد، در این صورت قصه جالب‌تر پیش می‌رود.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که شکل و محتوای این داستان از هم جدا افتاده‌اند. یعنی محتوای داستان مسائل بغرنج روحی‌ای را پیش می‌کشد که خواهان غور و تفحص در خصوصیات شخصیتها است، اما شکل داستان به کمک روایت دانای کل که شیوهٔ روایتی قدیمی است، مضمون را خدشه‌دار کرده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که مضمون این داستان خوب پرداخت نشده و لایه‌هایی از واقعیت زیرین آن آشکار نشده است و هرچند که شکل داستان در کلیت خود از نظر نثر و بافت داستانی دارای پایه‌های مستحکمی است و در نوع خود هماهنگی لازم را بین عناصر داستانی برقرار کرده است، اما خوب پرداخت نشدن محتوا به این مقوله هم لطمه وارد آورده است.

حاکمیت راوی دانای کل باعث شده که کنش اصلی داستان جانبدارانه از طرف او روایت شود، چرا که کنش اصلی داستان را حول محور برخورد و رویارویی آلاله و هم‌رز شادان قرار داده است. در حالی که آن دو فقط در زمان دانشکده به هم علاقه‌مند بودند و با رفتن هم‌رز شادان به خارج از کشور مسئله فیصله یافته و در حال حاضر هم هم‌رز شادان فقط رهبر ارکستری است که برای اجرای برنامه به ایران می‌آید و آلاله هم از طرف اداره‌اش تصادفاً مدیر برنامه‌های او شده است. حتی راوی دانای کل سعی کرده است فرهاد و شقایق را هم به عنوان کاتالیزور وارد ماجرا کند تا در نحوه پشت سر گذاشتن این ملاقات نقش داشته باشند. در صورتی که محور این داستان گذر از مرز چهل سالگی و دست یافتن به انگیزه‌های جدیدی برای زندگی کردن است و برخلاف آنچه راوی دانای کل قصد دارد، با ایجاد کشش و تعلیق، داستان را گسترش بدهد، داستان در همان صفحات اول، شروع و پایان می‌یابد.

داستان با این جمله شروع می‌شود: «شده بود یک انار. یک انار